

## پیشگفتار مترجم

«تاریخ ادبیات» هر کشور جدا از چالش «نقد و نظر» نیست زیرا مصرف کنندگان محصولات فرهنگی نیاز دارند از معیارهای پژوهشگران و منتقدان ادبی با اطلاع شوند و بدانند نحوه داوری و بررسی ادبی کدام است یا نویسنده مورد علاقه‌شان در چه طبقه‌بندی منتقدانه یا کدام سبک ادبی جای می‌گیرد. خواننده‌ای که میل دارد مطالعاتش را منظم به پیش ببرد می‌کوشد به جای سپردن اختیارش به جریان گذرای نقدهای ظاهر شده در صفحات نشریات فرهنگی - ادواری، از فهم فراگیر و ارزیابی کل‌گرای پژوهشگری خردسنج، در مجموعه‌ای دربرگیرنده «نقد و نظر» درباره برگزیده‌ترین نویسندگان و شاعران و گل سرسبد آثارشان، استفاده کند که یک دوره کامل تاریخی را در بر بگیرد. تنها این مجموعه است که می‌تواند هم جایگاه نویسندگان مورد علاقه خواننده را در چشم‌انداز عام تاریخ ادبی و اجتماعی تبیین کند و هم در انتخاب آنچه شایسته مطالعه است، چرا و چگونه، و نیز معرفی اندیشه‌های پیشرو یا واپس‌گرای نهان در پس این آثار، به او یاری رساند.

محصولات ادبی شبه‌جزیره ایتالیا، که از نیمه‌های قرن بیستم به‌همت مترجمان فارسی‌زبان در اختیار مصرف‌کنندگان ایرانی قرار گرفته و تا اواخر قرن روز به‌روز بر تعدادشان افزوده شده، اکنون به جایگاهی رسیده‌اند که جهت‌سنجی هنجارمند، پس از قرار گرفتن در چشم‌انداز تاریخی، از صافی «نقد و نظر» ارزیابانه عبور کنند. جولیو فرونی، منتقد ادبی، پژوهشگر تاریخی و استاد دانشگاه، این وظیفه را در این مجموعه دو جلدی به‌عهده گرفته و نه تنها آثار ادبیات داستانی ترجمه‌شده از ایتالیایی به فارسی در طول این سال‌ها را در بوته «نقد و نظر» قرار داده بلکه آنچه از میان این محصولات مهم بوده ولی از نظر کنشگران ایرانی به‌دور مانده نیز در دست معرفی و داوری‌اش قرار گرفته است. او زمینه پیدایش آثار را بررسی می‌کند، به تحلیل می‌پردازد، آشخور اندیشه‌ها را وامی‌کاود و از کوشش به‌عمل آمده در حوزه‌هایی مانند روان‌کاوی، زبان‌شناسی، فلسفه، سبک‌شناسی و زیبایی‌شناسی نیز غافل نیست.

کنشگران فرهنگی در ایران، در این دو دهه‌ای که ما را از قرن بیستم جدا کرده است، به گونه‌ای غیرمنتظره، به جمع‌بندی از جنبش‌های هنری، ادبی و اجتماعی، اعم از درون‌مرزی تا فرامرزی، چه

به صورت دایرةالمعارف و فرهنگ در رشته‌های مختلف و چه تفسیری یا تاریخی، تألیف یا ترجمه روی آورده‌اند و این نشان از آن دارد که فرهنگ راستین در ایران رو به کمال می‌راند. در میان این آثار تفصیلی - تحقیقی «تاریخ ادبیات»ها جایگاه خود را دارند تا آنجا که می‌توان با اطمینان خاطر گفت تاریخ ادبیات کلیه کشورهای مهم اروپایی تا کنون به انتشار درآمده است چه به صورت ترجمه و چه تألیف. اما، در این میان، جای تاریخ ادبیات معاصر ایتالیا خالی بوده است.

البته این مجموعه دوجلدی فقط «تاریخ ادبیات» نیست بلکه به جنبش‌های فکری و مبانی تفکر فلسفی، گرایش‌های اجتماعی و چگونگی پرورش ذوق و سلیقه در میان مردمان نیز می‌پردازد، تکاپوهای تاریخی سرآمدان جامعه و روشنفکران را معرفی می‌کند و از کار و کسب وسایل ارتباط جمعی، نحوه شکل‌گیری و رشد بنگاه‌های انتشاراتی و وظیفه منصب نقد در ایتالیا غافل نمی‌ماند. اما آنچه این مجموعه را از «تاریخ ادبیات»های مشابه متمایز می‌کند، خصلت جهان‌شمولی، ترویجی و آموزشی آن است. جهان‌شمولی، چرا که نه فقط به «ادبیات» ایتالیا بلکه جهت مقایسه با آن به ادبیات سراسر جهان و نمایندگان آن می‌پردازد و خواننده در متن حاضر می‌تواند با سرآمد آثار ادبی و نویسندگان و شاعران معاصر نه تنها اروپا و آمریکا، بلکه امریکای لاتین، هندوستان و حتی ژاپن نیز آشنا شود؛ ترویجی، چرا که خواننده را به مطالعه آثار معرفی‌شده، با نقل خلاصه مشروحی از آثار نویسندگان ایتالیایی یا غیرایتالیایی، تشویق می‌کند؛ آموزشی، چرا که مجموعه حاضر آراسته به جدول‌های توضیحی و تشریحی است برای خواننده‌ای که از اصطلاحات رایج در پهنه شعر و ادب و هنر و فلسفه زمانه کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع باشد.

آنچه مطالعه تاریخ ادبیات معاصر ایتالیا را، که ما از این پس آن را به‌طور خلاصه تاریخ خواهیم خواند، جذاب‌تر می‌کند دست فرو بردن در خرمنی از تعارضات و تضادهای نه تنها مناقشه‌برانگیز بلکه دیرینه‌سال حاکم بر سرزمین، سنت، فرهنگ، زبان، مذهب، سرنوشت مردمان شبه جزیره و بالاخره ادبیات آن است که اکنون در سطرهای این متن دوجلدی مجال بروز دم‌افزون یافته‌اند و ما در ادامه به معرفی یکایکشان می‌پردازیم:

۱. تضاد سرزمین؛ زیرا ایتالیا دو بخش شمالی و جنوبی دارد: اولی صنعتی، ثروتمند و مهاجرپذیر؛ دومی کشاورزی، فقیر و مهاجرفرست که بدون داشتن هیچ فصل مشترکی جز پرچم واحد و دولت مشترک با هم تعامل می‌ورزند.

۲. تضاد سنت؛ ایتالیا قلمرو سلطنت یکی از کهن‌ترین و جهان‌گشادترین امپراتوری‌های جهان در درازنای شش قرن (از قرن نخست ق. م. تا قرن پنجم ب. م.) به وسعت تمام اروپا و آناتولی تا شمال آفریقا بود تا آنجا که رم پایتخت آن Capus mundi (بام جهان) خوانده شده است حال آنکه در آغاز قرن بیستم فقط ۴۰ سال از عمر دولت آن می‌گذشت وقتی فرانسه کشور هزارساله بود.

۳. تضاد فرهنگ؛ ایتالیا (در قلمرو امپراتوری رم) کمتر رقیب‌ی در فرهنگ برای خود جز یونان باستان می‌شناسد و میراث دوهزارساله آن سرمشق تمدنی بسیاری از کشورها در جهان قرار

گرفته حال آنکه امروز، به جای برانگیختن شعله امید در دل نخبگان و پشتوانه قدرت شدن برای رهبران، دغدغه در حاشیه تمدن قرار گرفتن، لرزه بر اندام اولی‌ها افکنده و، بیم به‌جا ماندن از قافله پیشرفت، خواب از دیدگان دومی‌ها ربوده است.

۴. تضاد زبان؛ ایتالیا از دیرزمان (۸۰۰ ق. م.) گهواره رشد یکی از کهن‌ترین و قاعده‌مندترین زبان‌های بشری (زبان لاتین) شد که بسیاری از زبان‌های امروز اروپایی (نئولاتین) در آن ریشه دارند ولی زبان ایتالیایی تحت فشار زبان‌های مدرنیته (مانند زبان انگلیسی) از بیرون و هجوم زبان‌های مادری محلی از درون، کارآیی و توان ارتباطی خود را محل تردید قرار داده است، وانگهی، ایتالیا شاید تنها کشوری در جهان باشد که زبان آن قرن‌ها قبل از تعیین مرزهای محروسه برآمدن گرفته است.

۵. تضاد مذهب؛ مردمان ایتالیا به دین‌داری در میان اروپاییان شهرت یافته‌اند تا آنجا که یکی از نویسندگان نامدار معاصر ایتالیا بی‌باکانه این کشور را «کلیسای بزرگ» خوانده و تعجب ندارد زیرا پایتخت آن پایگاه خلیفه‌گری کلیسای کاتولیک (واتیکان) است اما، آنچه جای تعجب دارد، چگونه ماوا گزیدن قدرتمندترین، سازمان‌یافته‌ترین، پرطرفدارترین و مبرزترین حزب کمونیست مغرب‌زمین در جوار بزرگترین دربار مسیحیت است. این حزب در آخرین انتخابات قبل از انحلال (۱۹۸۷) موفق به کسب ۶۴۴ / ۲۵۵ / ۱۰ رأی شد و ۶۳۰ / ۱۷۷ کرسی پارلمانی را تصاحب کرد در حالی که حزب رقیب دموکرات مسیحی تعداد ۶۲۰ / ۲۳۳ / ۱۳ رأی و تعداد ۶۳۰ / ۲۳۴ کرسی پارلمانی به دست آورد که با احتساب آرای حزب سوسیالیست (۶۹۶ / ۵۰۱ / ۵ رأی) و در نظر گرفتن تعداد حدود ۳۸ میلیون شرکت‌کننده، وزنه آرای جبهه چپ بر حزب مذهب‌محور حریف برتری دارد، نمایانگر اعتماد مردمان به نیروهای غیرمذهبی.

۶. تضاد سرنوشت؛ در کشوری با طولانی‌ترین سواحل، مناسب برای آب‌تنی و پلاژ، دارای اقلیم چهار فصل، آسمان آبی زیبا و دشت و هامون سرسبز و باشکوه، محیط زیست بکر و جنگل‌های انبوه محافظت‌شده، مایه غبطه عالم و آدم، بیماری‌های روان‌تنی مانند سل، افسردگی و سرانجام میل به انتحار، بنا به شهادت صفحات کتاب، در میان شاعران و نویسندگان پیداد می‌کند. بی‌شک سرنوشت به روی نویسندگان و شاعرانی لبخند نمی‌زند که رسالت نوشتن و سرودن برای ملتی را بر عهده داشتند که هنگام از غرش افتادن توپ‌های نهضت استقلال‌طلبانه ملی (Risorgimento) در سال ۱۸۶۱ تعداد نفوس آن بیش از ۲۰ میلیون نبود و از این تعداد فقط چند صد هزار نفر سواد خواندن و نوشتن داشتند، سه‌چهارم جمعیت در دهات و روستاها، آن‌هم غرقه در فقر و تنگدستی، به‌سر می‌برد که خوانندگان و دست‌آوردان ادبیات ایتالیا با سرگذشتشان از خلال آثار ترجمه‌شده به فارسی اینباتسیو سیلونه (قس ۲. ۱۹۰. ۶) و گراتسیا دِلدا (قس ۱. ۴. ۴۰) آشنایی دارند.

۷. تضاد ادبیات؛ در پایان، بیش از بقیه با روح تاریخ عجین است زیرا سیر شکل‌گیری «ادبیات ملی» در کشوری را به تصویر می‌کشد که در آن جامعه، سیاست، آداب و رسوم، اقتصاد و فرهنگ، در هر استان و منطقه، ساز خود را می‌نوازد و بهره‌ای از دخالت «ملیت» نبرده است. از آن شگفت‌انگیزتر پیدایش طلیعه «ادبیات مدرن» در منطقه‌ای عقب‌افتاده با سنت‌های ستبر آبا اجدادی مانند سیسیل است با مردمانی که کم‌ترین بهره را از پیشرفت صنعتی و مدرنیسم و بیش‌ترین نرخ بی‌سوادی و فرقه‌گرایی را در ایتالیا دارند. فارسی‌زبانان کتاب‌خوان با آثار برخی از این نویسندگان مدرن سیسیلی مانند لوییجی پیراندلو (قس ۲. ۴) و جوزپه توماس لامپدووا، نویسنده یوزپلنگ (قس ۳. ۳. ۱۱) آشنا هستند اما با دو تن که جدیدتر بر صحنه «ادبیات مدرن ایتالیا» در سطح شبه جزیره ظاهر شده‌اند به نام‌های وینچنتسو کونسولو (قس ۴. ۳. ۲۳) و جزوالدو بوفالینو (قس ۴. ۳. ۲۴)، که شوری در دل کتاب‌خوانان غربی برانگیخته‌اند، آشنایی ندارند.

بی‌تردید این تضادهای بی‌امان در حال جوشش و قدرافراشته در برابر ساکنان شبه جزیره در همان سرزمینی به بار آمده‌اند که روزگاری امپراتوران و پاپ‌ها برای لشکرکشی‌های کشورگشایانه خود بر ذخایر انسانی و مادی آن اهرم می‌کردند، اقوام وحشی تاراچگر برای ترکتازی و گوشمالی امپراتوران خاک آن را به توبره می‌کشیدند یا اندیشه تسلیم و رضای مسیحیت در ژرفنای آن ریشه می‌دوانید و تفکر جهان‌وطنی رنسانس و هومانیزم بر بوم و بر آن بذر دانش و هنردوستی می‌پراکند:

نزدیک به دو هزار سال قبل ایتالیا اندیشه جهان‌روایی جهت یکپارچه دیدن ارض مسکون را در خود پرورش داد که به هیچ‌وجه تجربیدی یا برخاسته از ذهن‌های کلیشه‌ای نبود بلکه برعکس، ایده‌ای واقعی، سازمند و ثمره تجربه کشورداری و جهان‌بینی پویا بود: اندیشه وحدت جهانی که ابتدا امپراتوری رم باستان آن را پرورش داد و سپس طرف توجه دستگاه پاپ‌ها قرار گرفت. مردمانی که در این دوهزاروپانصد سال در ایتالیا پا به جهان نهادند یا جهان را ترک گفتند نیز همواره می‌دانستند که حامل یک اندیشه جهان‌روا هستند و حتی وقتی آن را نمی‌دانستند حس می‌کردند یا دلشان گواهی می‌داد. علم و هنر، هرچه بوده و نبوده، تکیه بر این جهان‌بینی داشت.<sup>۱</sup>

اندیشه جهان‌روای برخاسته از سنت و تاریخ و پدیده چندمرکزیت حاکم بر جغرافیای شبه جزیره در همان حال که ادبیات معاصر ایتالیا را چالش‌پذیر، مکاشفه‌جو، خواندنی و هیجان‌انگیز بار آورده‌اند به آن سرشت مبهم آمیخته به تاریکی و مجهولات برناگذشتی بخشیده‌اند. هم از این‌رو متن حاضر نیز سرشار از سررشته‌های دانایی و ذخایر بی‌انتهای ذوق بشری و انگاره‌های تفکر برانگیز اغلب آمیخته به گنگی و چندپهلویی است که به آسانی در فهم نمی‌گنجد. پاره‌ای به سبک نوشتار، ترشحات ذوقی

1. Fëdor Michajlovič Dostoevskij, *Limes*, 2/2009, P. 153.

و خرد خرده‌سنج نویسنده تاریخ بازمی‌گردد که در (ب ۱) به آن خواهیم پرداخت و بخشی به ناآشنایی ما با ملکات ادب و مسلمات وجود حاکم بر ملک سخن در ایتالیا که مترجم کوشیده تا در پانوشته‌ها، در حد بضاعت خود، بر مجهولات پرتو بیفشاند و صحیفه متن را از گزند ابهامات در امان دارد. اما پاره‌ای از ناروشنایی‌ها به قالب‌های فرهنگی و شئون مستقر تمدنی بازمی‌گردند که همواره از دسترس خواننده غیرمتخصص یا غیراروپایی دور می‌مانند و توضیحشان در ذیل صفحات متن میسر نبوده و از این‌رو ادای این وظیفه بر صفحات پیشگفتار واگذار شده است.

همان‌گونه که از مرور حتی سردستی تضادهای هفت‌گانه برمی‌آید تاریخ ادبیات ایتالیا در قرن بیستم مانند دیگر کشورهای اروپایی ادامه تاریخ ادبیات گذشته نیست زیرا شاعران، نویسندگان و اهل تفکر، مانند مردمان شبه‌جزیره، شرایط حاضر و آماده از قبل را ادامه نداده بلکه همه‌چیز را از نو آفریده‌اند. تاریخ در معرفی ادبیات معاصر کشوری می‌کوشد در شرف تأسیس و همسو با آمال ملتی در اثباتی شدن همواره در جست‌وجوی خصلت فراگیر، تا آن را بر تمام مقدرات ملی و بین‌المللی خویش حکمروا سازد.

مترجم در صفحات پیش رو جهت فراهم آوردن شرایط مشارکت همه‌جانبه و سهل و آسان خواننده در متن تاریخ توضیحات خود را به دو بخش تقسیم کرده است:

الف) تاریخ و فرهنگ عمومی ایتالیا در گذر زمان؛

ب) مبانی نگارش تاریخ ادبیات ایتالیا و ترجمه آن؛

و در پایان توضیحاتی درباره ضمایم متن فارسی، رسم الخط متن مبدأ و مقصد و پانوشته‌ها در اختیار خواننده قرار داده است.

## الف) تاریخ و فرهنگ عمومی ایتالیا در گذر زمان

این بخش حاوی اطلاعاتی در مورد چگونگی شکل‌گیری کشور، ملت، زبان و ادبیات در سه قسمت است:

الف ۱) پیدایش کشور و ملت ایتالیا؛

الف ۲) پیدایش زبان و ادب ایتالیا؛

الف ۳) تعامل متفاوت شاعران ایتالیا.

مطالعه مطالب این بخش برای آشنایان به زبان و تاریخ و فرهنگ ایتالیا ضرورت ندارد و این گروه از خوانندگان می‌توانند مطالعه پیشگفتار را از بخش (ب) آغاز کنند.

## الف ۱) پیدایش کشور و ملت ایتالیا

تضادهای سرزمین، سنت و مذهب در ایتالیا از امروز پدید نیامده‌اند بلکه ریشه در ژرفنای تاریخ

و گستره جغرافیای عمومی شبه جزیره دارند که می‌کوشیم شرح آن را در چکیده‌ترین بیان به دنبال بیاوریم. صفحات جنوب از جزیره سیسیل تا دروازه رم از قرن هشتم ق. م. تا قرن سوم ق. م. مستعمره سرزمین یونان بود و تحت نفوذ فرهنگ یونانی به سر می‌برد؛ ارشمیدس در قرن سوم ق. م. در سیراکوز (سیسیل) به دنیا آمد و در سال ۲۱۲ ق. م. هنگام فتح شهر به وسیله قوای رُم به دست سربازی کشته شد. ایتالیای جنوبی در این دوره به یونان کبیر (Magna Grecia) شهرت دارد که تا قرن سوم ق. م. بیش نپایید و از آن پس به تسخیر لشکریان امپراتوری رم درآمد. صفحات مرکزی ایتالیا تا بخشی از اراضی شمال زیر سم ستوران اتروسک‌ها قرار داشت که در قرن هشتم ق. م. از آسیای صغیر وارد ایتالیا شدند و شهرهای شکوفایی بنیاد نهادند که بسیاری از آثار آن دوره امروزه در کالبد شهرهای ایتالیا جلوه‌گر است. سرانجام اتروسک‌ها نیز به دست رمی‌ها از پا درآمدند و در آغاز هزاره نخست امپراتوری رم نه تنها بر کشور ایتالیا بلکه بر سراسر اروپا و حوزه مدیترانه حکمروایی داشت. این دوران که به «عهد باستان» شهرت دارد از دو فرهنگ یونانی و رمی تغذیه کرد که بعدها به فرهنگ عصر «کلاسیک» شهرت یافت و در تمام ادوار تاریخ، به استثنای قرون وسطا، عامل قوام و دوام اقوام مختلف ایتالیا و الگوی تمدن برای تمام ملت‌های اروپا به شمار رفت.

از هزاره نخست تا نیمه اول آن ایتالیا همچنان زیر نگین امپراتوران است ولی نه دیگر مانند گذشته تحت استیلای حکومت بلامنازع بلکه در معرض هجوم اقوام بربر از بیرون و توطئه رقبای پرشمار و بیرون کیش نوآیین مسیحیت از داخل. مذهب مسیحیت، در قرن چهارم ب. م.، از سوی قسطنطین امپراتور رم به رسمیت شناخته شد ولی اندکی کم‌تر از یک سده بعد عمر خود امپراتوری در غرب نیز به اتمام رسید. در نیمه دوم هزاره نخست، تا فرا رسیدن پادشاهی شارلمانی در قرن نهم، حکومت پاپ‌ها در رم یگانه فرمانروایی متمرکز و منسجم نه تنها در ایتالیا که در تمام قاره اروپا شناخته می‌شد و می‌توان ادعا کرد که ایتالیایی‌ها، به مدت بیش از یک هزاره، بر قسمت اعظم جهان شناخته شده تا آن هنگام حکمروایی داشتند.

در هزاره دوم نطفه شبه جزیره مجمع‌الجزایری است از «دولت - شهر» های کوچک و بزرگ کمابیش مستقل تحت حاکمیت خان‌ها، ملوک، دوک‌ها و شاهزاده‌ها، آبای کلیسا و خاندان‌های حکومتگر که برای حفظ قلمرو خود یا تأمین برتری بر دیگر «دولت - شهر» ها، علاوه بر تمسک به جنگ علیه یکدیگر، از دشمن خارجی نیز یاری می‌جستند. سران کشورهای خارجی که به یاری هم‌پیمانان ایتالیایی خود می‌شتافتند (فرانسه، اسپانیا، آلمان) به تدریج آموختند که حتی بدون دعوت هم‌پیمانان ایتالیایی، برای حفظ منافع ملی و یا مطامع کشورگشایانه خود «دولت - شهر» های شکوفا را به تسخیر درآورند. میلان، پس از رم، دومین مرکز بین‌المللی ایتالیا که در ۲۲۲ ق. م. به وسیله رمی‌ها از قید سیادت گال‌ها رها شده بود، در نیمه دوم هزاره اول تحت سیطره کلیسا قرار گرفت، در قرن سیزدهم «خان‌نشین» شد و در قرن پانزدهم فرمانروایی خاندان حکومتگر اسفورترا را پذیرفت. این دولت‌شهر، در قرن شانزدهم، بین فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها دست به دست شد و سپس به دنبال قدرت گرفتن اسپانیا به تسخیر این

کشور درآمد و، تا ۱۷۱۳، در دید اختیار آن باقی ماند. این شهر، سرانجام، در ابتدای قرن نوزدهم، سلطه لشگریان ناپلئون را پذیرفت. اما وضعیت دیگر استان‌ها و صفحات ایتالیا در آستانه پیدایش نهضت استقلال طلبانه ملی بهتر از این نبود: سیسیل و ناپل و بسیاری از مراکز بینابین تا مرز پایتخت پاپ‌ها تحت حکمرانی پادشاهان اسپانیا و بوربون‌ها (شاخه فرانسوی) قرار داشت، رم در ید قدرت پاپ‌ها بود و تا سال‌ها پس از پیروزی نهضت رستاخیز ملی به همین صورت باقی ماند. صفحات مرکزی مانند پارما و پیاچنتسا در سلطه بوربون‌ها (شاخه اسپانیایی) و مانتووا، توسکانی و مودنا در تصاحب کشور قدرتمند اتریش بود. جنووا و ونیز از قرن‌ها دو جمهوری مستقل به شمار می‌رفتند. آنچه آمد نه تقسیمات جغرافیایی یک سرزمین اروپایی در آستانه انقلاب صنعتی بلکه نقشه مرزهای موقتی به نظر می‌رسد که دول استعمارگر اروپایی، هنگام تقسیم متصرفاتشان در سطح شبه جزیره، بر سر آن به توافق رسیده بودند. نبردهای نهضت استقلال طلبانه ملی، با قهرمانان شناخته شده‌ای مانند جوزپه گاریبالدی، کامیللو کاورو و جوزپه ماترینی و با عملیاتی گاه تر دستانه مانند ترفندهای سیاسی کاورو، گاه سلحشورانه مانند لشگرکشی گاریبالدی به پادشاهی دو سیسیل، در نیمه دوم قرن نوزدهم به پیروزی انجامید و بلافاصله رژیم سلطنتی را برگزید ولی سه بار پایتخت خود را در طول ۱۲ سال تغییر داد و یک بار نیز شیوه حکومتی را از پادشاهی به جمهوری تبدیل کرد (۲ ژوئن ۱۹۴۶).

ویژگی‌های جغرافیایی و سابقه تاریخی تقسیمات ارضی ایتالیا، اعم از کوچک تا بزرگ، نه در اندازه شهر بلکه در تراز کشور به نظر می‌رسند: هر یک قلاع و «کاخ دوک نشین» خود را دارند، عمارت‌های باشکوهی چون دستاورد خلاقانه‌ترین ذوق معماران و هنرمندان هوشیار طرح‌افکن و یادگار قرون که هر نسلی مساعی سازندگی و هنر شهرآرایی خود را با حداکثر هماهنگی به آنچه از نسل‌ها قبل باقی مانده افزوده است. حاصل این خلاقیت‌ها و مراقبت‌ها، شاهکاری از آمیزش فنون و هنر با کالبد زندگی مردمان، مایه فخر بشری را فراهم کرده است. امروز این شهرها، به‌رغم ویرانی‌های به‌بارآمده در اثر جنگ‌ها، زلزله‌ها و به‌ویژه آتش‌سوزی‌ها، با شبکه مدرن حمل‌ونقل سواره و پیاده درآمخته‌اند و سازواره‌های هوش‌ریایی تشکیل داده‌اند. زاد و رود این شهرها چنان با جان سکنه عجین شده است که فرقی با وطن‌شان ندارد و حاضر نیستند شهروندی آن را با تابعیت هیچ کشوری تاخت بزنند حتی اگر نام ایتالیا بر آن باشد: زیرا ایتالیایی‌ها می‌پندارند *Noi siamo le nostre città* (ما همانیم که شهرهای ما هستند).

این عبارت ما را وارد وطن‌های کوچکی می‌کند زادگاه ایتالیایی‌ها پشت اندر پشت، که قلبشان برای آن می‌تپد، همواره مبنای پیدایش عقاید و اصول، سرچشمه رفتار انسانی و منش هرگونه خلاقیت اعتبارافزا نزد آنان ولی، سد راه به سرانجام رسیدن پروسه «وحدت». تنها یک چیز نزد این مردمان ارزش بیش از شهر زادگاه و جهاز محل سکونتشان دارد، آن هم دفاع از حق آزادی بیان است.

دائمه به جرم دفاع از رأی خود و حراست از حق آزادی بیان از فلورانس تبعید شد. او، پس از تبرئه شدن و برخورداری از عفو، به شهر زادگاهی که به جانش بسته بود دیگر بازنگشت و تا آخر

عمر در تبعید به سر برد چرا که مقامات مسئول پاس رأی او را نداشتند. خشت خشتِ کم‌دی الهی سه جلدی را می‌توان در سطر سطر ابنیه فلورانس از نظر گذراند و بیش‌تر از شاهکار داتته از آن لذت برد. برگ برگِ آثار آفرینندگان شعر و ادب قرن بیستمی ایتالیا، همان‌گونه که از مطالعهٔ صفحات تاریخ برمی‌آید، بر این پیوند و یگانگی میان تاروپود زندگی مردمان و زاد و رود شهر و دیارشان تأکید ورزیده‌اند. از این رو مترجم تا آنجایی که در پانوشت‌ها میسر بوده، دربارهٔ این پایگاه‌های زندگی و دفاع از آزادی بیان، مکان‌های ترویج علم و ادب و هنر و اندیشه، توضیحات فشرده آورده و طرح مشروحي از سیمای تاریخی - جغرافیایی این شهرها به دست داده است. او، در پایان ترجمه، هنگام انتقال نام شهرها و استان‌های ایتالیا به نمایه، پی برد که نام تمام ۲۰ استان ایتالیا و ۲ ناحیهٔ خودمختار آن در صفحات تاریخ آمده؛ پس می‌توان نتیجه گرفت تمام سرزمین و ضمایم ارضی آن در رستاخیز ادبیات معاصر شرکت داشته‌اند. در کدام‌یک از کشورهای دیگر اروپایی چنین تشریح مساعی ملی و سراسری می‌یابید که، در خدمت به ادبیات و اعتلای فرهنگ ملی، حتی دور دست‌ترین «کوره‌دهات» کشور نیز سر از پا نشناسد؟

در آغاز بحث از ملت در اثباتی شدن نام بردیم در حالی که خوب می‌دانیم آنچه لازمهٔ ملت شدن است مانند همسویی هویت‌ها، کهن‌الگوها، آداب و سنن، مرده‌ریگ‌ها و زبان مشترک نزد ساکنان شبه‌جزیره به اندازهٔ حق آزادی بیان، عدالت اجتماعی و پرورش آمال فردی اهمیت ندارد. راه و رسم تجاوزکارانه همسایگان اروپایی، که تا ۵۰ سال پس از پیروزی نهضت استقلال طلبانه همچنان ادامه داشت، فقط در تصرفات ارضی، فروپاشی وحدت تازه تأسیس و در محاق جهل و انزوا نگاه داشتن مردمان ایتالیا، خلاصه نمی‌شود. اما واکنش ملت‌های ایتالیا نیز در برابر این رفتار ظالمانه در نوع خود مثال‌زدنی و آموزنده است زیرا آن‌ها که می‌دانستند با نیروی حرب از پس دشمنان خارجی برنخواهند آمد از این رو، به جای برانگیختن کینه و دمیدن در کورهٔ نفاق، قبل از هر چیز، شرایطی را که نمی‌توانستند تغییر دهند پذیرفتند ولی زمین بازی را عوض کردند. به جای دشمنی ورزیدن و وقت و انرژی و سرمایه هدر دادن بر کار و کوشش افزودند، منزلت کاوش به‌جا آوردند و بر سستی‌ناپذیری دقت و ترویج بنیادهای علمی و هنری پای فشردند تا اگر در زمین رزم حریف همسایه‌های شمالی نیستند در مصاف تمدنی سر بلند بیرون آیند.

رهنمود ایتالیایی‌ها در این کارزار دوران‌ساز، یکی اندیشهٔ جهانروای «یکپارچه‌بینی کرهٔ ارض» و دیگری اندیشهٔ مرکزگرای «وحدت از طریق کثرت» بود چون ماترک امپراتوران و پاپ‌ها که هریک بیش از پانصد سال بلامنازع بر شبه‌جزیره و اروپا حکومت رانده بودند. این ایدهٔ دوگانگی حاکم بر ارتباطات خارجی و مناسبات داخلی تا آنجا آویزهٔ گوش میلیون‌ها ایتالیایی قرار گرفت که امروز نویسندهٔ تاریخ بتواند در مورد نخست ادعا کند «ایتالیایی‌هایی که در برابر فاتحان اروپایی مقاومت بروز ندادند، به گونهٔ پارادوکسیکال، مبانی تولد اروپای مدرن را فراهم آوردند».<sup>۱</sup> اما برای به کار بستن اندیشهٔ دوم

۱. جولینو فرونی، از یادداشت‌های نویسنده برای نگارش مقدمه‌ای بر ترجمهٔ فارسی تاریخ که به سرانجام نرسید.



به نظر می‌رسد اقوام ایتالیایی به بیش از دوهزاروپانصد سال زمان نیاز دارند زیرا دشمن قوی‌پنجه‌تری درون مرزها به نام «حومه‌وطنی» (provincialismo) به نبردی تفوق‌جویانه دامان زده است که هر یک دیگری را به افروختن آتش آن متهم می‌کند و امر اتحاد صفوف، موکول به محال شده است. آنتونیو گرامشی درباره این مسلمات دوگانه یا رستنگاه حد اعلای درجهٔ تناقض‌ها چنین آورده است:

هنوز ملت ایتالیا هیچ بویی از وحدت ملی و فرهنگی نبرده است و خوی «حومه‌وطنی» و فرقه‌گرایی همچنان در آداب و رسوم و طرز رفتار و نوع افکار ایتالیایی‌ها ریشه دوانیده است؛ گذشته از آن هیچ «سازوکار»ی برای ارتقای حیات اجتماعی از سطح «حومه‌وطنی» به تراز ملی و اروپایی پدید نیامده و «خودگماشتگی»‌های انفرادی نیز در این زمینه جز کاریکاتورهای نحیف و مسخره چیزی به نمایش نمی‌گذارند.<sup>۱</sup>

توفیق ایتالیا در مصاف با عقب‌ماندگی و پاس‌خگویی به مقتضیات مدرنیته در گرو سالم بیرون جهیدن از چنبرهٔ این حریف‌طلبی داخلی است و روشن‌فکران و رهبران جامعه، در این مورد، به یمن درسی که از تجربهٔ نبرد با دشمن خارجی آموختند، به خوبی می‌دانند تا این تخصیص به چیز دیگری بدل نشود چیرگی بر آن نامیسر است. حال از نیروی «خود»ی که در آن واحد با «ضد خود» در یک بستری ملی رابطه‌ای کج‌دار و مریز دارد چه چیزی می‌تواند متولد شود که روح سازمان‌یافتهٔ آن تناقض را همچنان شعله‌ور حفظ کرده باشد؟ دستاورد این دیالکتیک بی‌وقفه جوشان و همواره نهفته در بیم و امید در پهنهٔ پرتلاطم اقیانوس هستی ساکنان شبه‌جزیره همانا حربهٔ «نقد» است. این حربه در تاروپود فرهنگ ایتالیا رخنه کرده و ذات هستی مردمان را پرشور بار آورده و تا آنجا دامان تک‌تک افراد جامعه را نیز با تمایلات «خودانتقادی» فرا گرفته تا هیچ چیز را حقیقت نهایی به شمار نیاورند.

به همان اندازه که ملت ایتالیا از دشمن متابعت کرد تا بر آن چیره شود فرهنگ آن نیز به مدد حربهٔ نقد کوشید زهر «حومه‌وطنی» را از پیکر خود زدوده و در ملکات «جهان‌وطنی» خنثی سازد، آن‌هم وقتی ساکنان شبه‌جزیره بر اثر تجربهٔ صدها ساله به خوبی می‌دانند که هر «هویت بومی» وقتی برای در امان ماندن از گردباد «حومه‌وطنی» به ساحل امن «جهان‌وطنی» پناه ببرد نه تنها بر کرسی «منزلت ملی» تکیه نخواهد زد بلکه همواره مبهم، فرّار و نامعین باقی خواهد ماند.

جمع‌بندی: ملت ایتالیا در قرن بیستم، با همه سرخوردگی‌ها و تأخیراتی که ذاتی وحدت آن بود، همواره در رکاب «عقلانیت» گام برداشت و از چالش دوسویهٔ متضاد «حومه‌وطنی» و «جهان‌وطنی» حربه‌ای به نام «نقد» پدید آورد و آن را علیه مطامع «تمامیت‌خواهی» در حمایت از نهضت «یکپارچه‌بینی کرهٔ ارض» بسیج کرد تا فرهنگ «کلاسیک‌گرا»ی آغاز سده را به فرهنگ «مدرن» امروز تبدیل کند و راه را بر «گفت‌وگو» میان ملت‌ها بگشاید.

1. Antonio Gramsci, *Letteratura e vita nazionale*, Editori Riuniti, 1971.

در ادامه سیاهه مهم‌ترین رویدادهای سرنوشت‌ساز قرن بیستمی ایتالیا که بارها در متن تاریخ به آن‌ها اشاره شده، فهرست‌وار آمده است:

۱. پیروزی نهضت وحدت‌طلبانه، احیا و پایان رژیم سلطنتی (۱۹۴۶-۱۸۶۱)؛
۲. تجددطلبی در اجتماع و انسدادجویی سیاسی در کابینه‌ها (۱۹۱۳-۱۹۰۰)؛
۳. جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴)؛
۴. قیام کارگران در شمال و کشاورزان در جنوب، ظهور فاشیسم (۱۹۲۵-۱۹۱۹)؛
۵. برآمدن و از هم پاشیدن رژیم فاشیست (۱۹۴۳-۱۹۲۵)؛
۶. جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹)؛
۷. پیدایش نهضت مقاومت ملی و تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری دموکراتیک (۱۹۴۶-۱۹۴۳)؛
۸. حکومت انحصاری حزب میانه‌روی دموکرات مسیحی (۱۹۶۰-۱۹۴۹)؛
۹. تشکیل کابینه ائتلافی میان احزاب میانه‌رو و احزاب چپ غیرکمونیست (۱۹۶۹-۱۹۶۰)؛
۱۰. برآمدن مذاکرات جهت تشکیل کابینه مشترک میان حزب دموکرات مسیحی و حزب کمونیست ایتالیا (۱۹۷۹-۱۹۶۹)؛
۱۱. آغاز استراتژی «بی‌ثبات‌سازی» قدرت مرکزی از خلال هراس افکنی در جامعه با بمب‌گذاری‌ها و ترور فیزیکی شخصیت‌های ملی و سیاسی، ربودن و سرانجام قتل نخست‌وزیر ایتالیا، آلدو مورو، طراح حکومت‌های ائتلافی با نیروهای چپ (۱۹۸۷-۱۹۷۹)؛
۱۲. ریزش احزاب سنتی، برآمدن نظم نوین جهانی و آغاز جمهوری دوم در ایتالیا (۲۰۰۵-۱۹۸۸).

## الف ۲) پیدایش زبان و ادبیات ایتالیا

در این مبحث ابتدا به شرایط پیدایش زبان ایتالیایی در سطح شبه جزیره می‌پردازیم و سپس به چگونگی ارتباط آن با زبان‌های محلی و در آخر نحوه دست به دست دادن هر دو در خدمت به پیدایش فرهنگ و ادبیات و تغییر سرنوشت ملت ایتالیا جهت توضیح ماهیت آنچه از تضادهای هفتگانه باقی مانده است. زبان ایتالیایی ریشه در زبان لاتین با نزدیک به چهار تا پنج هزار سال قدمت دارد. حروف نوشتنی آن بین ۱۰۰۰ ق. م. تا ۵۰۰ ق. م. تکمیل شد و آثار مکتوب بسیار مانند نمایشنامه، رساله‌های تاریخی، خطابه و شعر از آن باقی مانده است. در دربار پادشاهان و امپراتوران استفاده از زبان یونانی رایج بود و، به علت چیرگی آن در فلسفه و ادبیات، بر زبان لاتین برتری داشت. زبان لاتین در مستعمرات رم، اروپا و شمال آفریقا نیز رواج یافت. از قرن سوم ق. م. ارکان زبان لاتین، در اثر استفاده متواتر از آن در «کلاسیک»‌ها و نیز در اثر بده‌بستان با زبان فاخر یونانی، رو به ضلَب شدن نهاد و قابلیت انطباق خود را با زبان‌های بومی موجود از قبل در سطح شبه جزیره یا در قلمرو مستعمرات از دست داد. از

دل زبان لاتین اولیه به مرور زمان دو زبان لاتین پدید آمد یکی لاتین فاخر (Latino Illustre) و دیگری لاتین عوامانه یا تحریف‌شده (Latino Volgare). لاتین فاخر، پس از سقوط امپراتوری رم، خود را با آداب و رسوم مذهبی انطباق داد و به زبان لاتین کلیسایی (Latino Eclesiastico) مبدل شد تا سومین زبان در سطح شبه‌جزیره شکل بگیرد. اما زبان تحریف‌شده میان ملت‌های مختلف اروپایی و اقوام مختلف ایتالیایی در نقش زبان رسمی ظاهر شد و در سراسر قرون وسطا در کنار زبان‌های مادری این اقوام (dialetto) به حیات خود ادامه داد.

از آغاز هزارهٔ دوم رفته‌رفته با گشایش دانشگاه‌ها و ظهور دربارهای هنر و ادب‌پرور، چه در ایتالیا و چه در کشورهای اروپایی، و عقب‌نشینی فرهنگ مدرسی (scolastico) در برابر فرهنگ رو به گسترش علمی، ضرورت زبان جدیدی پاسخگوی نیازهای نوین زمانه در افق اروپا از همه‌سو احساس شد. این زبان نو به‌مرور از ترکیب لاتین تحریف‌شده با زبان‌های مادری هر یک از کشورهای قاره پدید آمد و زبان نولاتین یا ژمانیایی (Lingue Romanze) نام گرفت که زبان‌های امروز فرانسوی و اسپانیایی هم از آن سرچشمه گرفته‌اند. در ایتالیا زبان جدید از پیوند زبان لاتین تحریف‌شده با زبان مادری (= عوامانه، دیالکت) در منطقهٔ توسکانی پدید آمد و به مرور زمان مبدل به زبان ایتالیایی شد. علت انتخاب دیالکت توسکانی، تأسیس دانشگاهی در بلونیا از اواخر قرن دوازدهم و گشایش آکادمی هنرها در فلورانس از اواخر قرن سیزدهم بود. در بلونیا کلیهٔ علوم دقیقه، فلسفه و پزشکی تدریس می‌شد و دانته آلگیری (۱۳۲۱ - ۱۲۶۵) نیز با این دانشگاه مرادده داشته است. در نتیجه زبان ایتالیایی در دو گهوارهٔ جغرافیایی پرورش یافت: یکی بلونیا، که آن را با مقتضیات علمی آشنا کرد و نیز دیگری فلورانس، که آداب ذوق‌ورزی هنری به آن آموخت. دانته همچنین با چند زبان محلی و نیز خارجی مانند زبان عبری آشنایی داشت و، به سبب تألیفات متعددش در زبان ولی در واقع با هدف وحدت ملی، مطالعات زیادی در باب ساختار زبان آیندهٔ ایتالیایی‌ها انجام داد. او، سرانجام، زبان عامیانهٔ اهالی توسکانی را به عنوان مناسب‌ترین زبان بومی در سطح شبه‌جزیره برای وصلت با زبان لاتین تحریف‌شده برگزید. این زبان چهارم، زبان لاتین تحریف‌شده فاخر (Illustre Latino Volgare) نام گرفت و از آن پس شاعران و نویسندگانی مانند پترارک و بوکاچو نیز به این زبان سرودند و نوشتند و حدود سیصد سال بعد نیکولو ماکیاولی (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷)، نویسنده، متفکر و سیاستمدار فلورانسی، اجتهاد دانته را پذیرفت و بر آن مهر تأیید زد.

اما مشکل ایتالیا نه «زبان معیار» بلکه بنا به گفتهٔ کارشناسان توفان زبان‌هاست که در سطح شبه‌جزیره بیداد می‌کند. اگر سهم ادبیات متأثر از فرهنگ بومی و دیالکت‌ها را حذف کنند از تاریخ دو جلدی بیش از یک جلد باقی نخواهد ماند. علاوه بر آن خیلی از شاعران برجسته زبان مردهٔ لاتین را به زبان زندهٔ امروز ایتالیایی ترجیح می‌دهند (قس ۱. ۳. ۴) و دیگر شاعران که همهٔ زبان‌های در بازار را دل‌آزار می‌یابند و برای شعرگویی زبان شعرانهٔ خود را برمی‌سازند (قس ۴. ۴. ۷) و نویسندگانی که به دیالکت می‌نویسند و بعد به ایتالیایی ترجمه می‌کنند (قس ۲. ۴. ۱۱).